

ترازدی مصر و تکرار آن در عراق

قسمت اول: ظهور و سقوط ناصریسم

م - خوشنویس

عراق در دام امپریالیسم آمریکا و مصر پایگاه آمریکا در خاورمیانه و شاخ آفریقا، و بدینسان تاریخ دو کشور در یکی از مهمترین مناطق جهان، که روزی هر یک بنحوی خواستار تحقق "سوسیالیسم عربی" بوده اند، ورق میخورد. فریادهای حزب "بعث" کسسه روزی آزادی امت عرب و (وحدت امت عربی واحد کسسه رسالت جاویدانی دارد) و شعارهای حزب "اتحاد سوسیالیست عربی" که خواستار نابودی اسرائیل و به دریا ریختن یهودیان بود به تمام عراق به ایزان و مغالذهای مصر با اسرائیل خاتمه یافت. ناصریسم و بعثیسم بمقابلهای دو ایدئولوژی رقیب در بدست آوردن هژمونی جهان را دیگال عرب از همان آغاز توسعههای جنبشهای آزادیبخش عرب بر قایت با یکدیگر پرداختند. اگر چه هر دو با تفاوتهایی که در ساخت اجتماعی این کشورها و ایدئولوژیهای ناصریسم و بعثیسم و ویژگیهای اقلیمی و مسایل مربوط به آن مواجه بوده اند، معهذ هر دو دقیقا همان مسیری را میپیمودند که خرده بورژوازی در این جوامع تاریخا مجبور به پیمودن آن بوده است.

امروزه ایدئولوژیهای مذهبی، "بعث" را فرزند نامشروع میشل عفلق طهیونیست دانسته و با توجه به دین عفلق (مسیحی) و وابستگی قبیلهای صدام حسین (تکریت) بر آنند که نشان دهند که علت ارتداد این حزب از برنامهای اولیه اش و پیوستن به اردوی ضد انقلاب در غیر اسلامی بودن این حزب نهفته است. غافل از اینکه یکی از ارکان اساسی ناسیونالیسم عرب و "سوسیالیسم عربی" همانا دین اسلام (تسنن) و رعایت اصول شرعی و مقدس اسلام مبنی بر حفظ مالکیت خصوصی است. ایدئولوژیهای اسلامی ما فراموش نموده اند که ناصر نه فرما سوتر، نه مسیحی و نه از اهالی تکریت بود و هیچگاه نیز نمازش را ترک نکرد و جز دوران نسبتا کوتاهی هیچگاه حتی بسا اخوان المسلمین - دوستان مصری آقای خلیلی شمندی نورزید، اما با همین فداحت امروز صدام بود که ناصر بر قتل عام فلسطینیها در اردن و بر طرح ویلیام راجرز در سال ۱۹۷۰ صده گذاشت و راه را برای هم آغوشی کیسینجر و سادات باز نمود. ایدئولوژیهای اسلامی مانده تنها بعثت محدود دینتهای قطری قادر به بررسی چونگی رشد سیاسی و اجتماعی در اینگونه کشورهای نیستند بلکه بعثت آنکه خود نیز سزاز همان آبشخور - خرده بورژوازی - میباشند اما سا قادر به تشخیص حرکات سیاسی اجتماعی تشری نیستند که خود نیز آنها نمایندگان

میبند. برآستی بر کسانیکه قادر به توضیح ساده ترین مسایل اجتماعی نیستند و بس برای تبیین هر واقعه اجتماعی به نزدیکی و دوری شرکت کنندگان در این واقعه اجتماعی به محور اسلام (تشیع) مینگرند پیش از این نیز حرجی نیست. افق تنگ تاریخی حتی این قشر را در توضیح حرکات خود و با حرکات مشابه غیر موفق میسازد. اگر بعثت و ناصریسم میتوانستند در باره خود و یکدیگر و یا در باره "انقلاب اسلامی" ایران به نظاره واقعی بنشینند از اینکه چگونه نقش هفتاد ایشان در آینده تاریخ یکسان است متعجب میشدند، اما صد افسوس که چرخ تاریخ حتی از دادن قوهی درون نگری باین مروجین "آزادی" امساک نموده است و ایشان در آینده تاریخ خست خامی را مینگرند که حتی شمایل مسجون آنان را نیز متعجب نمینمایند.

اما اگر ایدئولوژیهای مذهبی در عرصه درک تاریخیشان از رویدادهای تاریخی عاجز بنظر میرسند، ظاهرا ایدئولوژیهای وابسته به جهان رسمی "کمونیسم" که به "ماتریالیسم دیالکتیک" چهار اصلی مسلح هستند و در سادها "مارکسیستی" اتحاد جماهیر شوروی و فیثیستای نقل قول از بزرگان کمونیسم را از بر میباشند باید بتوانند در توضیح تطورات تاریخی جهان خرده بورژوازی عرب موفق باشند. لیکن ایشان نیز در توضیح و نقش تاریخی این تطورات هوش و درایت بیشتری از ایدئولوژیهای مکتبی ارائه نمیدهند. علت نیز روشن است چون ایشان نیز همانند مذهبیها و البته با تفاوتهای جزئی از همان ادوات و وسایل تحلیل! برخوردارند. مقیاس ایشان برای توضیح تاریخ این جوامع و احزاب آن همانا نزدیکی و دوری این نیروها به اتحاد جماهیر شوروی است. بعثت و ناصریسم و حتی رژیم ایران مفرقی است اگر به شوروی نزدیک باشد، و ضد انقلابی اند اگر در "بلوک شرق" محسوب نگردد. حتی در جوگه کشورهای غیر متعهد بودن نیز برای این ایدئولوژیها کافی نیست. باید حد فاصل با شوروی آنقدر نزدیک باشد که جهان غرب آن را جزوا قمرسار شوروی بدانند. در حقیقت همان شد تحلیل که ایدئولوژیهای اسلامی برای دوری و نزدیکی جریانات سیاسی دیگر به اسلام قایلند اینسان برای شوروی قایل هستند. هیچ تنابندهای در فاضون حرکت، تکامل و یا اضمحلال ندارد و صرفا از زاویهی نزدیکی با شوروی بررسی میشود. بی جهت نیست که در نزدهای ایران عراق ۱۹۷۵ و حتی عراق ۱۹۷۸ (قبل از دوری از شوروی) انقلابی و عراق ۱۹۸۵ ارتجاعی است. مصر در اکتبر

جنبش مردم عرب بجا نهاده بود، با بیدارتر شدن میبودند تا ارتشی که میبایست به سرزمین مادریش بر گردد. خروج نظامی این دو نیرو از منطقه، ایجاد دولت تروریستی اسرائیل، و عدم امکان حضور فعال آمریکا در منطقه و سیاست ملایم شوروی نسبت به متفقین گسسه در سکوت محض احزاب کمونیست عرب نسبت به مسالسه مهاجرت صهیونیستها به ارض موعود نیستند. انعکاس می یافت، خلاه سیاسی ای را در منطقه بوجود آورد که به رشد جنبشهای فداستعماری در این منطقه کمک مینمود. این جنبشها در مقابل واقعیتی که ملت یکپارچه عرب را بعد از طرح جدید امپریالیسم در منطقه بصورت واحد سیاسی جغرافیایی کوچک با رژیمهای دست نشانده در آورده بود، نمیتوانست هدف مقصد شدن ملت عرب - که از نظر زبانی، قومی، مذهبی و فرهنگی، و اقتصادی دارای ریشه های مشترک بودند - را مد نظر نداشته باشد. خیانت ملوک عبداللهد پدر ملک حسین در تقسیم فلسطین و همچنین ناتوانی های آشکار رژیمهای عربی در باز پس گرفتن حقوق فلسطینیها از جمله عواملی بودند که راه مبارزه ی مردم در این واحدهای جغرافیایی عربی را نه تنها علیه سلطه ی خارجی بلکه علیه دولت های خودی هموار مینمود. وجود آوارگان فلسطینی نه تنها دلیل بر واقعیت های طرح جدید امپریالیسم در منطقه بود بلکه بر ضعف و ناتوانی این رژیمهای دست نشانده دلالت مینمود. در این میان دو جریان عمده در درون جنبشهای مردم عرب خود را مینمایاند. ناصریسم و بشیسم.

۱۹۷۳ ضدا امپریالیست و در نوامبر همان سال ارتجاعی است. بعبارت دیگر محضورات عینسی و ذهنی با سنگینی هر چه تمامتر خود را در تحلیل این سرکردگان هوش و ذکاوت در "مار - کسیم رسمی" نشان میدهد. عینی از آنرو که عینیت برایشان در تبلور "سوسیالیسم" - شوروی - خلاصه میشود و ذهنی از آن جهت که "راه رشد غیر سرمایه داری" تنها راه ممکن رسیدن آنان به کعبه ی آمال و آرزو است. اما حقیقت اینست که نه پیدشولوکهای مذهبی و نه اندیشمندان جهان رسمی "سوسیالیسم" هیچکدام بدلائل معرفتی و وابستگی های مادی قادر به توضیح پدیده ی پیچیده ای بنام ناسیونالیسم و سوسیالیسم عرب که حدود ۲۵ سال قبله گاه "امت عرب" بوده است نیستند، و شناخت این پدیده ی پیچیده احتیاج به افقی به مراتب وسیعتر از دیدگاههای "مذهبی" و "رسمی" دارد. حقیقت اینست که شرایط اولیه ی شناخت این پدیده قایل شدن به دینامیسم درونی قشروالیه ی نسبتا مهمی بنام خرده بورژوازی - به معنی وسیع کلمه و تمامی بخش بندیهای مختلف آن - است که از دامان بورژوازی بخت برگشته ی عربی و شهروندان فقیر عرب برخاست و پس از سالهای سال کوشش علیه امپریالیسم و استعمار سالگان خود را در دامان امپریالیسم آمریکا یافت. کوششی که تاریخ مناصر جهان عرب مملو از آن بوده است. تاریخی که پسران نیشخند است: گسستن فرزندان عجبسول بورژوازی از غرب و سپس به دامان آن پناه بردن.

ناصریسم

وجوه آغازین جنبش ناسیونالیستی عرب

ناصریسم در آغاز عمدتاً در مصر و میان افسران جوان و فرزندان شهروندان فقیر عرب پایه گرفت. در حقیقت آنچه بعدها بعنوان ایدئولوژی ناصریسم مشهور شد در ابتدا از خطوط مشخص فکری برخوردار نبود. وحدت در میان ملت های عربی، خط کشی علیه سلطنت، همکاری با جمعیت های اخوان المسلمین (سیدقطب) و فد کمونیسم، از وجوه اولیه ی این ایدئولوژی بود که در تشکیلات "افسران آزاد" کلنل ناصر، تجلی می یافت. در حقیقت در افکار بسیاری از مردم عرب، عقب نشینی اعراب در سال ۱۹۴۸ و ایجاد دولت اسرائیل ز قصور غیرقابل بخشش مصر بسود مصر، بعلت داشتن موز مشترک با فلسطین و همچنین داشتن جمعیت وسیع و ارتشی نسبتاً قوی - در مقایسه با سایر کشورهای کوچک عرب - مهمترین کشوری میبود که میبایست در مقابل این توطئه ایستادگی نماید. از اینرو طبیعتی میبود که آغاز اولین شعله های ضدا امپریالیستی و ضد صهیونیستی از میان مصریان و آنهم در میان بخش جوان ارتش مصر که تشکیل دهنده ی وسیع ترین قشر روشنفکران مصری بود، زبانسه بگشود. عدم وجود سازمانهای سیاسی بزرگ عرب

پایان جنگ دوم جهانی تاثیرات شگرفی در جهان عرب را بدنیال داشت. امپریالیسم فرانسه و انگلستان راهی جز خروج از مستعمرات خود در خاورمیانه نداشتند. علیرغم پیر - وزی متفقین در جنگ، فرانسه و انگلستان که تا آن زمان نیروی مسلط خارجی در منطقه ی خاورمیانه بود، مجبور به عقب نشینی از این مستعمرات سابق بودند. طرح مارشال - که در حقیقت جزیی از کوشش همه جانبه ی آمریکا برای بلعیدن رقمای ضعیف و خصم شکست خورده (آلمان هدرال) بود - برای بورژوازی انگلستان و فرانسه فریبنده تر از اادامه ی استعمار به شیوه ی کهن در اینگونه جوامع بود. راه حل نویسن استعمار! برپا داشتن حکومت های دست نشانده از خاندانهای حلقه بگوش طرح و ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل - که بعد از امضای عهدنامه دیگر قطعیت یافته بود - پیش از آنکه از جانب لژیونهای فرانسه و ارتشیان نجیب انگلیسی در این مناطق که بوی نفت تازه کشف شده ی آن اندام نحیف این دو غول قسرن ۱۹ را به لرزش وامیداشت، مثبت ارزیابی میکردند. فیصل ها و هاشمی ها و نوری سعیدها در دورانی که انقلاب ۱۹۳۶ فلسطین تاثیرات خود را بر گنل

و در عوض وجود جنبش ناسیونالیستی عرب - حركة القومية العربيه - ، خیانت و ارتداد احزاب کمونیست عرب - که بدنبال آمورگسار کبیرشان استالین راه مفاشات با اسرائیل را برگزیده بودند - و همچنین وجود بورژوازی نوپایی که فتودالیت در مصر و دستگسناه بوروکراتیک قبیله‌ای خاندان ملک فاروق را در مقابل خود مییافتند، راه را برای کسب قدرت افسران جوان در ژوئیه ۱۹۵۲ فراهم نمود. راهی که بعد از دو سال بجای ژنرال محمد نجیب، سرهنگ ناصر را بقدرت نشاند. اما همان دلایلی که قدرت یابی ناصر را تسهیل مینمودند در چگونگی ادامه‌ی حکومت وی نیز موثر بودند. بورژوازی مصر خواهان حق بیشتر در معاملات داخلی و خارجی و گسترش مناسبات سرمایه‌داری بود. "افسران جوان" میخو- استند سیطره‌ی حکومت خویش را با قبضه کردن دستگانه دولتی کامل نمایند. و تکنوکراتهای دیگر خواهان آزادیهای اولیه‌ی سیاسی و همچنین روابط و مناسبات بهتر با غرب بودند. اما حوادث خارجی باین سیطره جویی ها لگام میزند، تهاجمین گوریون و موشه‌دایان به مصر - در نوار غزه - اولین و نه آخرین خطر جدی برای دولت جدید "افسران آزاد" بود. افسران آزاد در راه حزب اتحادیه‌ی سوسیالیست عرب - نوتلفه از بورژوازی نوپا، خرده بورژوازی شهری (تکنوکراتها) و افسران - مییالیست در مقابل تاثیرات این تهاجم در مقابل سیاست بی طرفی خود تجدید نظر نمایند.

دوره اول ناصریم

پیش روی به سمت شوروی آغاز گردید. وبا جدی شدن تدارک حملسه‌ی امپریالیسم و صهونیسم به مصر در سال ۱۹۵۶، بعد از ملی شدن کانال سوئز راه را برای نزدیکی هر چه بیشتر مصر با شوروی آغاز نمود. در حقیقت شرایط جهانی به ناصریم که ابتدا ابعساد ایدئولوژیکش روشن نبود، جهات تازه‌ای بخشید. ناسیونالیسم خرده بورژوازی بعد از آنکسه در دوران سیاست بیطرفی - که همانا نزدیکی به غرب بود - ناچارا به شوروی پناه میبرد. در حقیقت تزلزل تاریخی خرده بورژوازی در قدم رت، او را همچون پاندولی بین دو بلوک قدرتمند شرق و غرب در نوسان میگذارد. آقای ناصر قهرمان خرده بورژوازی عرب گسناه وارد مذاکره با آمریکا برای خرید اسلحه میشود و گاه به چکسلواکی پناه میبرد، روزی قبول امتیاز در اسوان را به آمریکا میدهد و روز دیگر به شوروی. تنها جهت گیری عمومی سیاست جهانی است که میتواند نهایت واقعیتی حرکت این خرده بورژوازی - کمک به توسعه‌ی سرمایه‌داری دولتی و از آن طریق نزدیکی با شوروی، یا دامن زدن به تجارت آزاد بخش خصوصی و از آن طریق همکاری با غرب - را تبیین نماید. خرده بورژوازی مفلوک مصر هنوز قادر نبود ایدئولوژی مدون شده‌ی ناصریم را

ارائه دهد. شرایط جهانی و ملی بدو چنین اجازه‌ای را نمیداد.

دوره دوم ناصریم - اتحادیه سوسیالیست عرب

صرفا بعد از تجربه‌ی شکست جمهوری مصلحتی عربی (وحدت با سوریه که کمونیستها و بعضی ها در آن قدرت نسبی را داشتند) و ایتقیاد بخود معروف ناصر است، که ناصریم در شکل رادیکالشی یعنی اتحاد الاشتراکی العربیه - اتحاد سوسیالیست عربی - شکل میگیرد. در اینجا است که ناصریم در ابعاد واقعی و واضح تر تعریف میشود.

- ۱- آزادی فلسطین از طریق وحدت اعراب - جنبشهای فلسطینی معتقد به تحقق وحدت اعراب از طریق آزادی فلسطین بودند.
- ۲- حفظ مالکیت خصوصی و رشد مالکیت دولتی در ۱۹۶۱ کل تجارت بنده، تمام بانکها و شرکتهای بنیه و ۴۴ شرکت صنعتی ملی اعلام گردید.
- ۳- کوشش در راه توسعه‌ی انقلاب عرب - ابعساد دفتر هماهنگی حركة القومية العربیه - جنبش ناسیونالیستی عرب - و کمک به انقلابیون یمن، لبنان، فلسطین
- ۴- اعطای امتیازات به ارتش - رهبری تمام کمیته‌های دولتی با افسران بود.
- ۵- سرکوب کمونیستها - جز دوران کوتاه کمونیستها هیچگاه اجازه‌ی فعالیت علنی نداشتند.
- ۶- سرکوب دیگر مخالفین - سرکوب اخوان المسلمین که به کمک فتودالها و نجیب بزرگ علیه ناصر توطئه‌چینی مینمودند.
- ۷- کنار گذاشتن فکر وحدت اعراب والوئیست دادن به اقتصاد مصر - ناصر در ۱۶ اکتبر ۶۱ سیاست وحدت طلبانه‌ی خود با سوریه نادرست ارزیابی نمود.
- ۸- ادامه‌ی حالت نه صلح و نه جنگ در منطقه - مصر نیروی خود را برای دفاع در مقابل اسرائیل کافی نمیدانست.
- ۹- نزدیکی با شوروی - ناصر بزرگترین زرادخانه سلاحهای شوروی در منطقه ایجاد نمود.

اینها مولفه‌های دوران شکوفایی ناصریم بسم بودند، دورانی که به ناصر در جهان عرب چهره‌ای افسانه‌ای بخشید. اما آیا این دورانی میتواند تا ابد ادامه یابد؟ آیا حکومت ناصر، یا بزعم بسیاری از مارکسیستهای عرب بنا پارتنیسم مصری، نمیتوانست پیوسته شدن تر راه رشد غیر سرمایه‌داری را حداقل برای یکبار نیز که شده نشان دهد؟ آیا حفظ مالکیت خصوصی در کنار مالکیت دولتی میتواند تضمین مناسبی برای توسعه‌ی سوسیالیسم عربی باشد؟ و آیا اساسا سوسیالیسم عربی و غیر عربی آن - از طریق یک کودتا - انقلاب سیاسی - آنها بدون حضور فعال طبقه‌ی کارگر مصر که عظیمترین طبقه‌ی کارگر جهان عرب است امکان پذیر است؟

جواب بسیاری از این سئوالات و سئوالاتی از این دست را تاریخ داده است.

دوره سوم ناصریسم - شکست سال ۶۷

جنگ ژوئن ۶۷ و شکست مفتضح مصر در یک جنگ ۵ روزه، ورشکستگی اقتصادی مصر بعد از این جنگ، و سیل کمکهای رایگان عربستان سعودی، و از همه مهمتر رشد بدیل جنبش مقاومت که با نبرد الکرامه در میان مردم عرب محبوسیتی عظیم یافت، راه جدیدی را در مقابل ناصریسم نهاد. راه افصول راهی که از ۵ ژوئن ۱۹۶۷ آغاز گردید و در سپتامبر ۱۹۷۰ و با قبول طرح راجرز خاتمه یافت. در حقیقت ناصر و ناصریسم قبیل از مرگ ناصر در سپتامبر ۱۹۷۰ مردند و جانشین او انور السادات تنها براه ناصریسم ۶۷ - ادامه داد. این واقعهی جهانی - جنگ ژوئن ۶۷ - نمیتوانست در سرنوشت سیاسی ناصریسم و جهان عرب مؤثر نباشد. ناصریسم میبایست پس از آن راه آشتی با شاه معدوم، عذرخواهی از عربستان سعودی و قطع کمک به یمن را در پیش بگیرد. اما این انعکاس تنها در سیاست خارجی مصر نبود، در اوضاع داخلی نیز انعکاس یافت. سرکوب کمونیستها شدت گرفت، ارتشیان زیادی از کار برکنار شدند و جای آنان را تکنوکراتهای غربی جدید گرفتند. دیگر بدنه‌ی عمده‌ی رهبری اتحاد سوسیالیست عرب منحصر به ارتشیان نبود. دوستان آقای هیکل نیز بدان راه میبافتند. همچنین بورژوازی بخش خصوصی با غرامتهایی که از یابست ملی شدن آن بخش از تجارت و صنایع ملی شده در دوران اوج ناصریسم دریافت کرد، توانست در بخش خدمات و تجارت خارجی به فعالیت مجدد بپردازد. مرگ ناصر این بروسه را تسریع نمود. کودتای سفید ۱۹۷۱ سادات علیه باقیمانده‌ی ناصریستهای اصیل و اعلام سیاست ناصریست ناصریست که در حقیقت وداعی با ناصر سالهای ۶۷-۶۲ بود و از پشتیبانی بیدریغ بخش خصوصی برخوردار بود، راه را برای نزدیکی مصر با غرب میگذرد. بنا پارتیسم ناصر در نیابت از، حال به حاکمیت بورژوازی در نیابت بنا پارت تبدیل شده بود. تعرفه‌های گمرکی بر روی تجارت خارجی لغو میگردد و مالیات های مستقیم برای ثروتمندان کاهش مییابد. غرولند نسبت به شوروی افزایش مییابد و ایجاد تشکلهای سیاسی در ارتش ممنوع میگردد. و واقعهی جهانی دیگر یعنی جنگ محدود اکتبر ۱۹۷۳ با این بروسه روح تاوه‌ای میبخشد. سادات فاتح سیاسی جنگ با انتقاد از شوروی پیرامون عدم ارسال قطعات کافی یدکی در جنگ ۱۹۷۳ عذر آتشیان را میخواهد و ۶ هزار مستشار "سوسیالیست" بعد از سالها خاک مصر را ترک مینمایند تا

کاخ نشینان کرملین برای واقفیت بخشیدن به "راه رشد غیر سرمایه داری" آنان را به مکان دیگری اعزام دارند و بجای آنان قاهره میزبان هنری کیسینجر، فورد و دیگر زعمای قیوم میگردد. حتی نادیه جمال نیز رقص برای کیسینجر را به رقص برای سربازانی که از مرزهای "دژ تسخیر نا پذیر انقلاب عرب" - مصر - "شجاعانه" دفاع مینمودند ترجیح میدهد. و بالاخره بعد از کش و قوسهای زیاد موافقت نامهی کمپ دیوید امضا میشود. و اسرائیل برای اولین بار از جانب یک کشور عربی به رسمیت شناخته میشود. و مصر در دامان امپریالیسم امریکا توسعه و تکامل اندیشه‌های ناصر را جشن میگیرد. بسیاری سادات را مقمر دانسته و او را خائن به آرمان ناصر میدانند. اما اینان غافلند که سادات بورژوا فرزند خلف ناصر، خرده بورژوا و ناصر فرزند خلف خرده بورژوازی عرب است. سادات دوست صمیمی ناصر شاید از نظر اخلاقی و یا حتی پرستیژ سیاسی بسیار با ناصر تفاوت داشته باشد و شاید روزی که به "افسران آزاد" پیوست نیز تصور نمینمود که سر از دامان پر مهرش غروب در آورد. اما او محصول بی فرهنگترین اشرار اجتماعی یعنی خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی مصر از ۵۲ تا ۵۶ یک ناصر معتدل و یک رهبر معتدل، از سال ۵۶ تا سال ۶۲ یک ناصر میانه رو و یک رهبری میانه رو و از سال ۷۰ تا سال ۸۰ دلکی بنام سادات کنسه ادامه‌ی طبیعی همان ناصر میباشود، را میساخت.

خرده بورژوازی مغلوک و بخت برگشته‌ی عرب راهی بجز این نداشت از دامان بورژوازی برخاست بجای او برای او حکومت گردوس پس به دست او از حکومت بزیبر آمد. آنچه ناصریسم در مصر تجربه کرد بعدها بعشیم که از بسیاری جهات حتی عقب مانده تر از ناصریسم بود در عراق و سوریه تجربه نمود. راهی که امروز بسیار احمقانه تر حزب جمهوری اسلامی میبیماید.

ادامه دارد

توضیح

چاپ قسمت ششم مقاله‌ی "نقدی بر نظرات سازمان بیکار" به دلیل تراکم مطالب در این شماره ممکن نشد. باپوزش از خوانندگان دنباله‌ی این مقاله در شماره‌ی ۵۷ رهائی به چاپ خواهد رسید.

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

ترازوی مصر و تکرار آن در عراق

حزب بعث در قدرت

م - خوشنویس

در مقاله قبل اشاره کوتاهی به چگونگی رشد ناصریسم در جهان عرب - علی الخصوص مصر نمودیم. نشان دادیم که ناصریسم - این ایدئولوژی مشرقی جهان خرد بورژوازی عرب، چگونه بعد از انجام و قدرت گیری کامل به پیمودن راهی پرداخت که تاریخ در مقابل خرد بورژوازی - یعنی پیوستن به اردوگاه بورژوازی - قرارداد شده است. اما در جهان عرب تنها ناصر و ناصریسم نبود که به نیابت از بورژوازی و با طرح شعارهایی که در ظاهر بورژوازی بزرگ بخش خصوصی را به مصاف می طلبد به گسترش مناسبی پرداخت که تاریخ خود بورژوازی عرب میبایست بدان بپردازد، بلکه برادر دولو و رقیب ناصریسم یعنی بعثیسم، که آن نیز خود را اسکاندار کشتی نجات امت عرب میدانست دقیقاً به پیمایش همان مسیر تاریخی پرداخت. اما ویژگیهای چند منجمله ویژگیهای اقلیمی، ایدئولوژیک و سازمانی (بعث)، این گذار تاریخی - از خرد بورژوازی تا بورژوازی - را به گونه ای دیگر بنمایش میکشاند و به بعثیسم در سوریه تا سال ۱۹۷۳ و در عراق تا سال ۱۹۷۵ چهره ای رادیکالتر میدهد. در حقیقت اگر آنگاه ناصریسم بمثابه یک دیدگاه منسجم نظری و عملی در شکل رادیکال سال ۶۲ بدانیم نهایت آنرا در ۶۷ میبایست بپیمیم. بعثیسم هم از نظر آنگاه زین خود تاریخی دورتر از ناصریسم دارد و هم نهایت "رادیکالیته" دیرتر عریان میگردد. هر چند هیچگاه در رادیکالترین اشکال یعنی در ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ - که فئودان رقیب (ناصریسم) و یک جانبه تر شدن سیاست شوری در منطقه بدان جولانگاه وسیعی میدهد، هیچگاه نمیتواند چه در شعار و چه در عمل، نمایش بهتری از این وجه رادیکالیسم خرد بورژوازی نشان دهد.

ویژگیهای اقلیمی

اگر ناصریسم بمثابه عکس العمل طبیعی، بی شهروندان فقیر خرد بورژوازی عرب و آنسرا - جوان مصر در مقابل خیانت و بی کفایتی بورژوازی و ملاکین بزرگ مصر که بدور سلطنت جمع گشته و از آن طریق نمایندگی میکشند، بر حوال مسئله اشغال فلسطین شکل گرفته و از همان آنگاه زهدت با اسرائیلیکی از محورهای اساسی ایدئولوژی آن محسوب میگردد، بعثیسم که ابتدا در سوریه و سپس در عراق پیا

تفاوت های دیگر

اما تنها تفاوت بین این دو وجه تکامل ایدئولوژی خرد بورژوازی جهان عرب در تفاوت اقلیمی نبود. ساختار بنیادی حزب، چگونگی تشکیل این احزاب، روابطشان با بدنه املی

یوروکراسی دولتی در این جوامع - ارتش - از جمله این تفاوت ها است. حزب بعث بعد از احزاب سنتی کمونیست، یکی از قدیمی ترین احزاب سیاسی تاریخ معاصر کشورهای عربی است. اولین نطفه - های حزبی که بعدها در سال ۱۹۴۷ بنام حزب سوسیالیست رستاخیز عرب آغاز بکار نمود، گروهی های ناسیونالیستی امراطی بودند که در کشورهای عراق و سوریه شکل گرفته بودند. در حقیقت حزب بعث متشکل ترین حزب سیاسی ناسیونالیستی عرب بود.

دوران اول بعث از کنگره اول تا انشعاب

اولین کنگره این حزب در سوریه تشکیل شد و بر آن بود که در نظر از چگونگی تکوین اجتماعی جهان عرب، است عرب را تحت شعار " وحدت آزادی - سوسیالیسم " متحد نماید و به ایده جاودانه بودن امت عرب جامه تحقق بخشد. پایه گذاران این بدعت جدید، عمدتاً از میان روشنفکرانی بوده اند که در فرانسه تحصیل نموده و مخلوطی از تمدن غرب، سوسیالیسم با چاشنی ناسیونالیستی را به عنوان راه حل " امت عرب " پیشنهاد میکردند. عده ای از مورخین سیاسی جهان عرب تشابه ناسیونالیسم امراطی عرب و نازیسم و همچنین موضعگیری بهمنیان علیه امپریالیسم فرانسه و انگلیس و بی طرفی آنان نسبت به نازی های آلمانی را دلیلی بر ارتباط پایه ای بعث و نازیسم میدانند. و حتی عده ای دیگر اختلافات بعدی در حزب بعث که منجر به انشعاب گردید را منبعت از تحریکات دولتی انگلستان میدانند. اما علیرغم تمام این حدسیات آنچه مهم است، اینست که حقیقتاً احزاب خرد بورژوازی - آنهم در منطقه بر آشوبی ماننند. خاورمیانه - نمیتواند دور از تحریکات جهانی و قطب بندیهای جهانی حرکت کند. همانقدر برای بنیانگذاران بعث، هموستی با آلمان امکان پذیر است و این را در راه بدست آوردن قدرت توجیه می کنند که همداشتیان با انگلیسیها. چه نقش عمده برای تحقق ایده های شان در خلیج بدون تصور همکامی شیوخ انگلیسی خلیج امکان پذیر نیست اما حتی تصور کمک آلمانها به پاگیری بعث که ایضا توسط بعضی از تاریخشناسان معاصر غرب (سوبزه کمونیستها) رد میشود همچنین احتمال ارتباط جناحهای خاصی از آنان با انگلستان اقدامات ضد انگلیسی آنان در اوائل سالهای ۶۰ را رد مینماید. نمیتواند در این واقعیت تاریخی تردیدی بجای گذارد که خرد بورژوازی عرب احتمالاً به مغزی سیاسی سازمانی داشت تا بتواند امیال سیاسی و اقتصادی اش را که بر اثر هجوم امپریالیسم فرانسه و انگلیس و بعداً اسرائیل و آمریکا لگدمال شده بود، به واقعیت تبدیل کند. یکی از این مغزهای سیاسی، و شاید بسند کالترینشان، تا آنجا که میتوان به یک حزب خرد بورژوا اشاره نمود حزب بعث بود. بعث برخلاف اتحاد سوسیالیست عرب ناصر نه بعد از به قدرت رسیدن و با استفاده از امکانات دولتی،

بلکه نعل از قدرت و هنگامیکه هنوز لژیونهای فرانسوی و نجیب زادگان انگلیسی بر اعصاب حکمرانی مینمودند پدیدار گشت و با توجه بسسه مواضع راست گرایانه احزاب کمونیست سنتی عرب بخصوص در عراق و سوریه، که اولی بزرگترین حزب کمونیست خاورمیانه بود، توانسته بود طیف وسیعی از روشنفکران عرب را در خود جای دهد. اولین کنگره این حزب نیز علیرغم آنکه در سوریه تشکیل شد، یک رهبری ملی (قومی) برگزید و وطن عربی و رهبری های متعدد کشوری برای اعصاب ایجاد نمود. و حزب بلافاصله در کلیه کشورهای عربی به توسعه تشکلاتش پرداخت. اما واقعیت بزودی نشان داد که " وحدت امت عربی " آنهم در صف یک حزب واحد یک آشوبی کوشه بینانه بیش نیست. درست است که ارتباط قوی قومی و قبیله ای آنهم در یک واحد تاریخی و جغرافیائی که سالهای سال زیر حکومت قوی عثمانیان قرار داشت، به پندار یک حکومت سانترالیزه قوی دامن میزد، اما این نیز درست است که این بیکره بر اثر نفوذ امپریالیسم و پروپاگاندای شیوخ توسط نیروهای مختلف خارجی و همچنین مناسبات اقتصادی که در این اقطار بوجود آمده بود، به جا مه عمل پوشانیدن حقیقت پنداری اجازه بروز نداد، و هنوز ده سال از پایه گذاری حزب متحد بعث نگذشته بود که حزب دویا رچه گردید، انشعابی که تمام می سنن خرد بورژوازی را با خود سپهره داشت. جناح چپ (شیل الیسیمی و میشل علق) کسسه بعدها حزب بعث عراق را بنیان نهادند و کسرا را (صلاح الدین بیطار یکی از موسسان حزب بعث سوریه) را بر استروی و تحراف متهم کردند. این جناح آخر نیز با همین القاط به جنگ جناح علق رفت. جنگی که هنوز بین دو کشور " برادر " سوریه و عراق ادامه دارد.

توضیح سیاسی جناح سوریه اینچنین بود: فلسطینی در دیدگاه علق ارزشی ندارد! علق نیز دیگران را متهم به نزدیکی به ناصریسم میکرد. اولسیمی برای رد اتهام مکتب فلسطین، شاخه فلسطینی حزب بعث را ایجاد می کند و بعدها بغداد به قدرت رسیدن جنبه آزادیبخش عرب را سازمان میدهد و دومی به عنوان انبیاات انهام!! با وحدت سوریه و مصر موافقت میکند و عملات زمانی که قرقه علق حزب بعث در سوریه یعنی سرهنگ هوایی حافظ است کودتا نمیکند با ناصریسم همداستان میکرد و حتی انحلال خود را اعلام میدارد.

حزب بعث عراق، با آنکه در میان ارتش نفوذ داشت، اما این نفوذ به تنهایی اجازه کودتا یا بقول اعراب انقلاب - را نمیداد. دلائل متعددی منجمله وجود ضیف مستقل ملی غیر حزبی در میان ارتش - قاسم ربارانتی - و همچنین وجود حزب نیرومند کمونیست عراق، مانع نفوذ یکدست بعثیان در دستگاه دولتی ملک فیصل و نوری السعید بودند. در ۱۴ ژوئیه هنگامیکه عراق سعی داشت با اتحاد اردن و لبنان به سوریه حمله برد رژیم سلطنتی ملک فیصل با یک کودتای نظامی توسط عبدالکریم قاسم سرنگون شد و جمهوری عراق رسماً تولد خونین خود را جشن گرفت. حقوق شهروندان کرد در عراق رسمیت یافت، اصلاحات ارضی متوقفی انجام گرفت و آزادیهای دموکراتیک

بعث در قدرت و تکرار افسانه‌ها

قدرت یابی بعث بعد از افتضاح ناصریسم در سال ۱۹۶۷ بود. بعث عراق فرصتی یافتند بود تا به تنهایی رادیکالیسمش را در قدرت نشان دهد. اما این هسولای برفکی سرعت در مقابل آفتاب حقیقت ذوب ششد. بیاسیه های دولتی با "اکراد" همکاری با کمونیستها، و مقدم مسعود جبهه فلسطین، و اولویت دادن به رفاه عمومی مردم، ترجمه اثری را در سرکوب اکراد، تمغیه ارتش از تمام غیر بعثتها، ایجاد یک سازمان مخوف پلیسی، نوظنه فلسطین، جنبش فلسطین، و دولتی کردن اقتصاد ملی یا ساحت التحریر یا مسدان آزادی در عراق نامیدند. اقدامهای دسته جمعی مونتلفین، و دشمنان سابق میکردند، تا اینکه پس از تحکیم قدرت در سالهای ۶۹-۷۰ را هر دو غیر سرما بیه داری در شکل دیگری در عراق ادا می نمایند. کمونیستها - که بعد از نیمه تمغیه های خونین دیگر برایشان زخمی نمائنده بودند شرکت در "جبهه وطنی" فراخوانده مسووند. دفنری برای حزب، روزنامه الشعب، که در جاپخانه دولتی چاپ می شد، و یک کتابفروشی به آنان به عنوان هدیه تزدیگی با شوروی اهدا میکردند. بنایه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ در مورد اکراد اعلان میکردند، و بعثتیهای کرد به بیست وزارت میرشدند. نخست بعث عراق موافق به امضای عهدنامه مودت با شوروی میکردند. خصومت با ایران آغاز می شود، و با پیش آمدن مسئله سه جزیره ابوموسی، سه کوچک و شنب بزرگ، عراق قهرمان ناسیونالیسم عرب مسعود بدنبال آن شرکت نفت تمام ملی میگردند. جنگ ۱۹۷۳ که عراق عملاً در آن درگیری نداشت، فرست مناسبی است تا اضافه درآمد نفت، بعنوان محور مادی و شن در دادن سوریه به قطعنامه ۲۴۲ ساز - مان ملل که توسط عراق نفی میگردید - بعنوان محور سیاسی تبلیغات این قهرمان "شارلاتانهای ناسیونالیسم عرب" تبدیل گردد. اما بندهای تاریخی واقعیت، بزودی این قهرمان را نیز به ریز مهمیز خودکشید. از یکسو بورژوازی درون ارتش که در ضمن سهامدار عمده بخش خصوصی بود، تمایل به غرب را تجویز می کرد. و از سوی دیگر عدم کمک رسانی همه جانبه شوروی به مصر در ۱۹۷۳، ترس از روابط یکجانبه با شوروی را در میان بعثتها قوت می بخشد. این امر بخصوص بعد از سال ۱۹۷۵ الجزائر - بین صدام و تار - نشویت میگردند. علاوه بر آن مصر بطور مستقیم سه جهان عرب وابسته شده بود و سوریه از طریق عربستان سعودی از دوستی امریکائیان برخوردار بود. روسیو اقتصادی عقب و پول حاصل از آن سه، بورژوازی عراق نقش مهمتری میدادند و سیلاب دلار میدادند. اقتصادی با آمریکا - که بقول صدام کامیونر - های بهتری را تولید می کرد - نمیتوانست در سیاستهای حاکمین عراق - ارتش و حزب بعثت - بی اثر باشد. نه تنها میبایست از شرکت در جبهه امتناع که بدعوت لیبی تشکیل میشد سه بهانه - های "امتناع" مسود بلکه میبایست میراژهای

در عراق برقرار کردید. اشتلاف کمونیستها، حزب کامل چا درجی، حزب استقلال و بعثتها - که سهیم کمتری از قدرت را داشتند - وقاسم، برای اولین بار موزه قدرت را سه بعثتها جتاند. در ایستادن دوران که بسیاری آنرا مرفقی ترین دوران حکومت عراق میدانند، کشمکشهای درونی قدرت بین مونتلفین ادامه یافت. در حقیقت بدسه اصلی قدرت این اشتلاف را قاسم و کمونیستها تشکیلسل میدادند، و دیگران صرفاً بخاطر قدرت نسبی نفوی حزبشان در اشتلاف جای داده شده بودند. گرایش به چپ قاسم و پشتیبانی بدون جدوجهر شوروی از وی نمیتوانست در مصر و ناصر که رقیب دیگری برای او بود بی اثر باشد. ناصر نه تنها بی سرکوب کمونیستها در مصر برداخت بلکه با بعثتها عراق - و صدام حسین که ملقب به تروریست بود - طرح آشتی را ریخت. هنوز یکسال از قدرت گیری قاسم نگذشت بود که بعثتها برای جلوگیری از نفوذ بیشتر قاسم و کمونیستها که در بنسداد او تقریباً سه همه جا راه باعند بودند به شدت ارگ اولین نوظنه ای خود دست زدند. دست ناصریویی در این نوظنه منهدم بود. پس از شکست ایستادن نوظنه، نوظنه دیگری بدارگ دیده شد. نوظنه ای که جنگ خیابانی خونینی بین کمونیستها و ارتش را بهمراه داشت. به عبارت دیگر بعد از کودتای ۱۹۵۸ قاسم وجه عمده فعالیت حزب بعث "یار گیری" در میان ارتشیان بود. بعثتها میدانستند که حزب به تنهایی وبدون کمک ارتش قادر به درهم کوبیدن قاسم نیست. در حقیقت اشتلاف ناصری حزب بعث و ارتش - ارتشی کسه خود زمانی شعار انخلائش را میدادند، پس از ۱۹۵۸ بشکل قاطع ترین راه حل "انقلابی" در میان خرده بورژوازی عرب تلقی میگردید. ضعف شدید بورژوازی خصوصی در عراق، یا لنین بودن رشد نیروهای مولده رسودن قشرهای آگاه یا حتی خرده بورژوازی وسیع شهری، دهات دور افتاده و عقب مانده، از جمله عواملی بود که خرده بورژوازی عراق را از ابتدای حرکات سیاسیستش وامیداشت که بر سر نفوذ در ارتش تکیه نمایند.

بهر روان توداشه منجر به تمغیه بعثت از قدرت و شرکت رسمی کمونیستها در حکومت میگردند. راه رشد غیر سرما سه داری میرمت تا نمونهی بسارژی از واقعیت خود را نشان دهد. روابط حسنه با شوروی، از دیاد سهم عراق در شرکت نفت انگلستان املاجات ارضی، ملی کردن بانکها، سرکوب آزادیهای دموکراتیک، سازش ابتدائی با کردها و سپس تصادم با بارزانی... در چنین اوضاعی عبدالسلام عارف سه کودتای نظامی دیگری دست میزند. اینبار در اوج رادیکالیسم ناصریسم، عارف سه مصر گرایش پیدا می کند، چند صیاحی با بعثتها مسازد - زیرا در مقابل قدرت کمونیستها احتیاج به مونتلفینی دارد و سپس بعد از تحکیم قدرت بعثتها را که دیگر قدرتشان در ارتش انکارناشدنی بود یکتا زمینهد. بعد از کشته شدن عبدالسلام عارف نوبت به عبدالرحمن ببرد که او نیز بعد از یکسال و چند ماه توسط بعثتها سرنگون میگردد و حزب بعثت عراق رسماً قدرت را در ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۸ یعنی درست ده سال و ۴ ماه بعد از آنکه رادسو عراق اولسین روز رسمی جمهوری را نواخت قبضه می کند.

تراژدی مصر و ...

سورژواری و راه رشد غیر سرمایه داری، به نفع تبعیت سورژواری و راه رشد صریح و آشکار سرمایه - داری سوری باشد. ۷ سال قدرت باعث از ۶ تا ۷۵ گاهی بود که به پندارهای پیمان رگزیه وحدت امم عربی پیمان دهد، و بجای آن عراقی منگی به عرب و شری و عراق سرمایه داری را بسازد. مینا یسست کمونیستها " وجد الصالحه فرار گیرند، عده ای از آنان تشریازان شوند، و با بحایه رسمی دیگر به اشتغال جزوات و نشریه آنها پیدا رد و کتا مشرو - نی نیان از جمهورستان در سعاد دسته بود سورژواری این " کمونیستها " دیگر تاره ای چو کوچ بسد دره اجزات در گردستان و میاز منگی در قندق اهللس نام رسانده است. آنها باید منتظر بمانند تا سفر دیگری برای تجربه راه رشد غیر سرمایه داری بیابند و آن زمان سجز استناد از خود چاره ای ندارند.



مخبره با سیونالیسم عرب در وجه بعثت سوری و تا صومالی آن را دیگر نشان داد که خرده سورژواری و از آن، از هر نمایی که مینواید تا شد خوابه سوز بسیار زانی داشته باشد - ما شد و بعد - خوار بار شرف بیک کودتا قدرت رشت تا عربیم - خراه سده مبارزه سیاسی اجتماعی مصالح کلمه دست پرور شد. ایران - راهی جز ما زش به سورژواری و جبا جهای سعلت - آن ندارد. علاوه بر حکومتی سست خرده سورژواری در جاسد که هیچگاه بدان قدرت مستطیر ضمن نهند، خرده سورژواری در این نسوج جوا مبعثت عبد ما منگی احضار می و شرمگی، بعثت روشن بودن مرز بینش های قاطع شمشانی و همچنین سعلت فقر مادی را بی ندارد جز آنکه با نکیه به سورژواری قدرت را بدست بگردد. تلبر غم سستام ادعا تا بس و تلبر غم نما به کوششها بش و حتی تلبر غم بشتیبانی آنها دجه هیر توری و اعصای پیمانهای مودت چندین و چند ساله راهی جز بسعت ما سورژواری و بیوسن به مشوف آن ندارد. این درین تا رستگ است، و بسیاری از ملت های جهان بهای جوبه سستی برای آن برداخته اند.

